The quarterly of
Critique,analysis and aesthetics of texts
Vol 9 NO : 2 Summer 2026
www.Qparsi.ir

doi 10.22034/caat.2025.542127.1150

اسکن کنید

22 Pages: frome: 19 to: 41

Mythological Hero Indicators in Iranian and Indian Traditions: A Comparative Study of Rostam and Karna

Javad mehraei.[1] | *Alireza mozafari tazekandi*[2] |

ARTICLE INFO

Article History:
Received:
19 August 2025
Accepted:
3 December 2025

KEYWORDS:
Comparative mythology,
mythical hero,
Shahnameh
national identity,
Indian epic

ABSTRACT

This research is conducted with a qualitative approach and comparative-analytical method within the framework of cross-cultural studies of mythology and examines the common grounds and differences in the epic literature of the two cultures of Iran and India. The main goal is to analyze and compare the mythical heroes of these two civilizations based on predetermined indicators extracted from valid theoretical foundations and text-based evidence. The research population includes prominent epic heroes in the classical texts of Iran and India whose narratives, characteristics, and functions have been recorded in valid mythological sources. The data were collected through library study and systematic review of sources, including books, scientific-research articles, theses, specialized reference texts, and also valid online databases. The findings of the study show that Rostam and Karna, as two fundamental heroes, reflect two different models of the mythical hero: Rostam in the Iranian tradition is the embodiment of power, practical wisdom, connection with the land, and the preserver of national identity, and more than being an individual character, he is considered an embodiment of cultural continuity and social cohesion of Iranians. In contrast, Karna in Indian myths, with its prominent moral and tragic aspects, is introduced more as a suffering, self-sacrificing, and meaning-oriented hero whose identity function does not go beyond the national level. This distinction shows that the Iranian epic tradition emphasizes the representation of resistance, patriotism, and the consolidation of collective culture, while the Indian tradition formulates the hero in the form of the experience of suffering, morality, and spirituality. Accordingly, Rostam has become a historical-mythical symbol in Iranian cultural memory, but Karna is more reflective of moral and individual concerns in Indian epic literature.

ISSN: 2783-4166

1 . Ph.D. Student in Persian language and literature , Urmia University, Urmia , Iran. (**Corresponding Author**)// E-mail: javad.mehraei@gmail.com

2. Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Urmia University, Urmia , Iran. E-mail: a.mozaffari@urmia.ac.ir .

فصلنامه نقد، تحلیل و زیبایی شناسی متون
دوره ۹، شماره ۲ پیاپی ۳۱ ، تابستان ۱۴۰۵
WWW.Qparsi.ir
ISSN: 27834166
صفحه: از ص ۲۲ تا ص: ۴۱
doi 10.22034/caat.2025.542127.1150
مقاله: پژوهشی
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۲۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۲

OPEN ACCESS
CC BY
اسکن کنید

شاخص های قهرمان اسطوره‌ای در سنت‌های ایرانی و هندی: مطالعهٔ تطبیقی رستم و کارنا

جواد مهرائی[۱]، دکتر علیرضا مظفری تازه کندی[۲]

چکیده

این پژوهش با رویکرد کیفی و روش تطبیقی–تحلیلی در چارچوب مطالعات میان‌فرهنگی اسطوره‌شناسی انجام شده و به بررسی زمینه‌های مشترک و وجوه افتراق در ادبیات حماسی دو فرهنگ ایران و هند می‌پردازد. هدف اصلی، تحلیل و مقایسهٔ قهرمانان اسطوره‌ای این دو حوزه تمدنی بر مبنای شاخص‌هایی از پیش تعیین‌شده و مستخرج از مبانی نظری معتبر و شواهد متن‌محور است. جامعهٔ پژوهش شامل قهرمانان برجسته حماسی در متون کلاسیک ایران و هند است که روایت‌ها، ویژگی‌ها و کارکردهای آن‌ها در منابع معتبر اسطوره‌شناسی ثبت شده‌اند. داده‌ها از طریق مطالعه کتابخانه‌ای و مرور نظام‌مند منابع، شامل کتاب‌ها، مقالات علمی–پژوهشی، پایان‌نامه‌ها، متون مرجع تخصصی و همچنین پایگاه‌های داده معتبر اینترنتی گردآوری شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که رستم و کارنا در مقام دو قهرمان بنیادین، بازتاب‌دهندهٔ دو الگوی متفاوت از قهرمان اسطوره‌ای‌اند: رستم در سنت ایرانی نمود قدرت، خرد عملی، پیوند با سرزمین و حافظ هویت ملی است و بیش از آن‌که شخصیتی منفرد باشد، تجسمی از تداوم فرهنگی و انسجام اجتماعی ایرانیان به‌شمار می‌آید. در مقابل، کارنا در اسطوره‌های هندی با برجستگی جنبه‌های اخلاقی و تراژیک، بیشتر به‌عنوان قهرمانی رنج‌کش، ایثارگر و معناگرا معرفی می‌شود که کارکرد هویتی او از سطح ملی فراتر نمی‌رود. این تمایز نشان می‌دهد که سنت حماسی ایران بر بازنمایی مقاومت، میهن‌دوستی و تثبیت فرهنگ جمعی تأکید دارد، در حالی‌که سنت هندی قهرمان را در قالب تجربه رنج، اخلاق‌باوری و معنویت صورت‌بندی می‌کند. بر همین اساس، رستم در حافظهٔ فرهنگی ایران به نماد تاریخی–اسطوره‌ای بدل شده، اما کارنا بیشتر بازتاب‌دهندهٔ دغدغه‌های اخلاقی و فردی در ادبیات حماسی هند است.

کلید واژه: اسطوره شناسی تطبیقی، قهرمان اسطوره ای، شاهنامه، هویت ملی، حماسه هندی

[۱] . دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه، ارومیه ، ایران (**نویسنده مسئول**) h.pashaei60@gmail.com
[۲] . استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران. a.mozaffari@urmia.ac.ir

۱. مقدمه

اسطوره‌ها از دیرباز ابزار اصلی بیان اندیشه‌ها، باورها و ارزش‌های جوامع انسانی بوده‌اند و علاوه بر بازتاب جهان‌بینی، دین و فلسفه، تاریخ و تجربه فرهنگی را نیز منتقل می‌کنند (افضل طوسی و شیخ زاده،۱۴۰۲: ۳۸-۲۳). این مفهوم چندوجهی از دیدگاه‌های تاریخی، کلاسیک، ساختاری، پدیدارشناختی و روان‌شناختی تعریف شده است؛ میرچا الیاده اسطوره را «روایتگر تاریخ مقدس» می‌داند که رخدادها را در «زمان آغازها» بازگو می‌کند (مرادی و همکاران،۱۴۰۲: ۶۱۷-۵۹۴). اسطوره‌ها، واقعیتی ناتمام و چرخه‌ای هستند که شخصیت‌های فراانسانی آن‌ها، همچون خدایان و قهرمانان، ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه را نمایش می‌دهند. علاوه بر تبیین فلسفه پدیده‌ها، اسطوره‌ها کارکرد اجتماعی داشته و به شکل‌گیری ساختارهای فکری و آیین‌های مذهبی منجر شده‌اند (آبرامز، ۱۹۹۳؛ محمدی بدری ونورالدینی اقدم،۱۳۹۴: ۱۷۹-۱۹۶). اسطوره‌ها با ارائه الگویی رفتاری و بازنمایی کردار خدایان و نیاکان، ابزار معنابخشی به هستی و تبیین قوانین کیهانی بوده‌اند و علیرغم کاهش بخش‌هایی از معنای متافیزیکی آن‌ها، هنوز منبع شناخت ریشه پدیده‌ها محسوب می‌شوند (کریم زاده نقشینه، ۲۰۲۴: ۲۶۱-۲۷۱). مطالعه اسطوره‌ها امکان درک تاریخ فکری ملل و شناسایی میراث مشترک فرهنگی را فراهم می‌کند. بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد ایرانیان و هندیان پیش از هزاره دوم پیش از میلاد دین و آیین مشترکی داشتند و پس از کوچ و شکل‌گیری نظام‌های مستقل، اشتراکات اساطیری و حماسی آن‌ها همچنان باقی ماند (جهاندیده، ۱۳۹۴: ۲۱۹ و ۲۲۰ ؛ عالیخانی، ۱۴۰۲: ۲۵).

«مهابارته» بزرگ‌ترین منظومه حماسی جهان است که نمایانگر هویت تاریخی، دینی و اساطیری هند به شمار می‌رود («مها» به معنی بزرگ و «بارته» اشاره به سرزمین هند (قرایی ،۱۳۸۴، ص ۸۵). شاهنامه نیز نه تنها حماسه مردم ایران، بلکه حماسه‌ای انسانی و جهانی است که با نمایش تلاش و رنج بشر برای یافتن معنا و حقیقت در جهان خاکی، ارزش‌های اخلاقی و انسانی را برجسته می‌کند (اسلامی ندوشن ، ۱۳۴۹، ص : ۳). هر دو متن حماسی، به عنوان اسناد هویتی و فرهنگی، داستان‌ها و روایت‌هایی را ارائه می‌کنند که ریشه در سنت‌های باستانی دارند و به گنجینه‌های اخلاق، حکمت و تعالیم دینی جوامع خود تبدیل شده‌اند. این متون، علاوه بر ارائه روایت‌های قهرمانانه و جنگ‌های حماسی، جهان‌بینی و ساختارهای فرهنگی جوامع خود را نیز به مخاطب منتقل می‌کنند و همچنان نسل‌ها و فرهنگ‌های مختلف را جذب می‌کنند (یاری و قرایی، ۱۴۰۳: ۵۳-۷۸)

با وجود اهمیت این اشتراکات، بیشتر پژوهش‌های پیشین یا به تحلیل مجزای هر شخصیت پرداخته‌اند یا صرفاً به مقایسه‌های سطحی و گذرا بسنده کرده‌اند. این رویکرد باعث شده که جای یک مطالعه تطبیقی و نظام‌مند، که بتواند شاخص‌ها و ویژگی‌های قهرمانان اسطوره‌ای ایران و هند را بر پایه معیارهای مشترک بررسی کند، همچنان خالی بماند. بر همین اساس، پژوهش حاضر با هدف پر کردن این خلأ علمی، به تحلیل تطبیقی شخصیت‌های رستم در شاهنامه فردوسی و کارنا در مهابهاراتا می‌پردازد. در این تحلیل، شاخص‌هایی چون رهاشدگی در نوزادی، پرورش توسط غیر والدین، تولد و کودکی شگفت‌انگیز، برخورداری از قدرت‌های فراطبیعی، انجام مأموریت‌های قهرمانانه، نوع روابط خانوادگی، میزان وفاداری، چگونگی مرگ و ماهیت میراث بر جای‌مانده

از قهرمان، به‌صورت دقیق و مستند بررسی می‌شوند. این مقایسه، با بهره‌گیری از تحلیل ساختارهای روایی و نمادین، تلاش دارد ضمن آشکار ساختن الگوهای مشترک و متمایز در سرگذشت این دو قهرمان، نقش اسطوره‌ها را در بازتاب هویت فرهنگی، ارزش‌های اجتماعی و پیشینه تاریخی دو تمدن ایران و هند تبیین کند.

۱.۱. پیشینه پژوهش

اساطیر و شخصیت های اسطورهای به دلیل کارکرد و ساختار ویژۀ اسطوره، مهمترین و اصلیترین بنمایۀ آثار ادبی همۀ ملل ، به ویژه ملل بزرگ، به شمار میروند. اسطوره ها بدون توجه به حد و مرزهای بشری، میان ادبیات ملل مختلف حرکت می کنند و در هر جا و در ادبیات هر ملتی، به شکل و گونه ای خاص متجلی میشوند.

مطالعات تطبیقی نشان می‌دهد که روایت‌های حماسی ایران و هند دارای شباهت‌های ساختاری و محتوایی قابل توجهی هستند. رایی[1] و همکاران(۲۰۲۵) بررسی شخصیت کارنا در مهابهاراتا: تحلیلی روانشناختی از طریق خودشیفتگی و نظریه ناهماهنگی شناختی پرداختند. این مطالعه با پیوند دادن ادبیات کلاسیک و نظریه‌های روانشناسی مدرن، تحلیل جامعی از شخصیت کارنا ارائه می‌دهد. این مطالعه بینش‌هایی در مورد چگونگی شکل‌گیری مسائل روانشناختی عمیقاً ریشه‌دار مانند خودشیفتگی و ناهماهنگی شناختی در شکل‌دهی به اعمال و انگیزه‌های فرد ارائه می‌دهد. داستان کارنا نمونه‌ای جذاب از چگونگی درهم‌تنیدگی تضادهای درونی و تأثیرات اجتماعی برای خلق یک قهرمان پیچیده و در نهایت تراژیک است. این تحقیق به درک عمیق‌تر ابعاد روان‌شناختی در روایت‌های کلاسیک کمک می‌کند و ارتباط آنها را با گفتمان روان‌شناختی معاصر نشان می‌دهددارد (رایی و همکاران،۲۰۲۵: ۶۸-۵۳).

جوه ری۲ (۲۰۲۳) به بررسی، ظهور و سقوط کارنا: مطالعه تطبیقی مهابهاراتا پرداخت. پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهند که کارنا، یکی از شخصیت‌های برجسته افسانه مهابهاراتا، به عنوان نمادی از قهرمان محروم و حاشیه‌رانده شده شناخته می‌شود. اگرچه او همچون پانداواها از کونتی متولد شده، اما مادرش او را رها کرده و این امر زمینه محرومیت و تحقیر او را فراهم ساخته است. مطالعات تطبیقی و تحلیلی شخصیت‌های اسطوره‌ای، کارنا را جنگجویی شجاع با فضایل دارما، کارما و سخاوت معرفی کرده‌اند که علی‌رغم توانمندی‌های قهرمانانه، تحت تاثیر عواملی خارج از کنترل خود به حاشیه رانده می‌شود و قربانی شرایط خویش است. با این حال، تحقیقات نشان می‌دهند که طبیعت قهرمانانه و روح مقاومت کارنا باعث می‌شود تا او در برابر سرکوب و تبعیض، ایستادگی کند و خود را با نیروهای حاشیه‌نشین و تحت فشار متحد سازد. این یافته‌ها اهمیت مطالعه شخصیت‌های اسطوره‌ای محروم را در درک تعامل بین سرنوشت، عدالت اجتماعی و ویژگی‌های اخلاقی قهرمانان نشان می‌دهد(جوه ری،۲۰۲۳: ۷۳-۵۸) . از سوی دیگر کریم زاده نقشینه (۲۰۲۴) در پژوهشی به بررسی ادبیات، اسطوره و کهن الگو در شاهنامه: مطالعه‌ای همبستگی پرداخت. بررسی ها نشان داد که اسطوره و کهن‌الگو دو مؤلفه بنیادی و وابسته به یکدیگر در مطالعات ادبی‌اند؛ به‌گونه‌ای که اسطوره بستر شکل‌گیری و فهم کهن‌الگوها را فراهم می‌کند. بر اساس دیدگاه‌های یونگ، درک بازنمایی اسطوره در متون ادبی بدون تحلیل

[1] Bharathi S Rai
[2] Johri

لایه‌های پنهان ناخودآگاه جمعی و ساختارهای روانی تثبیت‌شده (کهن‌الگوها) امکان‌پذیر نیست. بررسی سطحی روایت‌های اسطوره‌ای، توان توضیح کارکردهای عمیق آنها را ندارد؛ ازاین‌رو پژوهش‌ها بر تحلیل ساختاری و روان‌شناختی این عناصر تأکید دارند (کریم زاده نقشینه،۲۰۲۴: ۲۷۱-۲۶۱). همچنین پژوهش بیرانوند و خسروی (۱۴۰۳) مقایسه داستان رستم در شاهنامه و رام در رامایانا را بررسی کرده و نشان داد که این دو قهرمان در محورهایی چون پیشگویی تولد، زیبایی ظاهری و وفاداری به پادشاه دارای اشتراکاتی هستند، هرچند تفاوت‌های فرهنگی و روایی نیز ویژگی‌های منحصر به فرد هر داستان را شکل داده است. شخصیت‌های پیرامونی نیز نظیر افراسیاب و راون، دیو سپید و راون، کیکاووس و سیتا، زواره و لکشمن، و تهمینه و سیتا الگوهای مشابهی از نقش‌های قهرمان و همراهان او ارائه می‌دهند (بیرانوند و خسروی،۱۴۰۳: ۵۲-۲۷). دیگر پژوهش یاری و قرایی به بررسی بررسی تطبیقی شخصیت حماسی «کرنه» و «سهراب» در مهابارته و شاهنامه فردوسی پرداختند. نتایج نشان می‌دهد هر دو شخصیت در هویت پنهان پدری، رشد دور از خانواده، دلاوری در نبرد و مرگ تراژیک به دست عزیزان خود اشتراک دارند. این همسانی‌ها به ریشه‌های مشترک فرهنگی ایران و هند و تبادلات ادبی میان دو تمدن نسبت داده شده است (یاری و قرائی،۱۴۰۳: ۷۸-۵۳). از سوی دیگر پژوهش صلاتی و همکاران (۱۴۰۱) با بررسی داستان «رستم و اسفندیار» نقش قهرمان را در شکل‌گیری محتوای حماسی تحلیل کردند. یافته‌ها نشان داد که ویژگی‌هایی همچون محبوبیت ملی، رویین‌تنی، نشانه‌های خدامایگی، حفظ نام و حرمت، مهارت جنگی و دانش، شاخصه‌های اصلی قهرمانان حماسی هستند و تفاوت قهرمان حماسه با قهرمان سایر ادبیات را روشن می‌سازند (صلاتی و همکاران،۱۴۰۱: ۱۴۹-۱۷۸).

به طور کلی، این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که ادبیات حماسی ایران و هند از نظر ساختار و کارکرد اسطوره‌ای، دارای شباهت‌های بنیادین هستند و شخصیت‌های اسطوره‌ای نه تنها در شکل‌گیری قهرمانان حماسی نقش دارند، بلکه بازتاب‌دهنده باورها، ارزش‌ها و تحولات فرهنگی و تاریخی جوامع خود نیز هستند.

۲. روش تحقیق

پژوهش حاضر از نظر هدف، بنیادی و از نظر ماهیت و روش، کیفی است که با رویکرد تطبیقی-تحلیلی انجام شده است. تمرکز این مطالعه بر بررسی و مقایسه الگوهای اسطوره‌ای در دو سنت حماسی ایران و هند است و تلاش می‌کند با تکیه بر چارچوب‌های نظری معتبر، ساختارهای مشترک و متمایز شخصیت‌های اسطوره‌ای را تحلیل کند. مواد و منابع پژوهش شامل متون اصلی دو اثر بنیادین اسطوره‌ای، یعنی شاهنامه فردوسی و مهابهاراتا است. با توجه به هدف پژوهش و ضرورت تمرکز بر قهرمانانی که دارای موتیف‌های مشترک سفر قهرمان (رهاشدگی پهلوان در سن نوزادی و پس از تولد، بزرگ شدن توسط حیوان یا اشخاصی غیر از پدر و مادر، خدا یا شاه بودن یا غیر بومی بودن پدر قهرمان، کودکی شگفت‌انگیز و غیرطبیعی، مرگ غیر عادی، کشتن برادر جوان‌تر) هستند، نمونه‌ها به روش هدفمند انتخاب شدند. بر این اساس، دو شخصیت محوری یعنی رستم در شاهنامه و کرنا در مهابهاراتا به عنوان نمونه پژوهش تعیین شدند. روش گردآوری داده‌ها به‌صورت کتابخانه‌ای و بر پایه مطالعه دقیق متون اولیه (شاهنامه و مهابهاراتا) و نیز تحلیل پژوهش‌های معتبر ثانویه در حوزه اسطوره‌شناسی، نقد ادبی و مطالعات تطبیقی انجام گرفت. برای تحلیل داده‌ها از روش تحلیل محتوای کیفی

جهت‌دار (هدایت شده توسط چارچوب نظری) استفاده شد. بدین صورت که شاخص‌های سفر قهرمان کمپبل و کهن‌الگوهای یونگ به عنوان چارچوب اولیه کدگذاری تعریف شد و سپس داده‌های متون بر اساس این کدها مورد تحلیل و مقایسه قرار گرفت. برای افزایش اعتبار و پایایی نتایج، از ارائه شواهد متنی متعدد و استناد مستقیم به بخش‌های مختلف متون اولیه استفاده شد. انتخاب نمونه‌ها، کدگذاری و تحلیل‌ها همگی بر اساس استناد مستقیم به متن و تکرارپذیری فرآیند تحلیلی انجام شد تا از اتکاپذیری و دقت استنتاج‌ها اطمینان حاصل شود.

۳. مبانی نظری

۱.۳. شاخص های قهرمانی

برای شناسایی قهرمان، نیاز به شاخص‌هایی داریم تا با آن شاخص‌ها بتوانیم قهرمان را در روایت‌های ایرانی و هندی تعیین نماییم و به مقایسهٔ آنها بر اساس این شاخص‌ها بپردازیم. هر چند این شاخص‌ها، مانند عبور از هفت‌خوان در اعتقادات پیشینیان هر قوم ریشه دارد (قیامتی، ۱۳۹۵: ۱۳۷) اما فارغ از ریشه‌یابی آنها و این که از کجا این ویژگی‌ها برای قهرمان به وجود آمده‌اند، می‌توان از آنها بهره برد. برخی از این شاخص‌ها که میان دو شخصیت(رستم و کارنا) مشترک بودند عبارتند از: «رهاشدگی پهلوان در سن نوزادی و پس از تولد، بزرگ شدن توسط حیوان یا اشخاصی غیر از پدر و مادر، خدا یا شاه بودن یا غیر بومی بودن پدر قهرمان، کودکی شگفت‌انگیز و غیرطبیعی، مرگ غیر عادی، کشتن برادر جوان‌تر.» (حق‌پرست و یاحقی، ۱۳۹۵: ۲ تا ۹).

۱.۱.۳. وجود مشکلاتی در تولد قهرمان

در اسطوره‌های ملت‌های گوناگون، تولد قهرمان معمولاً با مجموعه‌ای از بحران‌ها، مخاطرات و موانع همراه است. این دشواری‌ها به صورت یک الگوی تکرارشونده در بسیاری از روایت‌های اسطوره‌ای تبلور یافته‌اند، چنان‌که رانک اشاره می‌کند، تولد قهرمان در بسیاری موارد نه در شرایط عادی، بلکه در بستر بحران، طرد، تبعید یا تهدید صورت می‌گیرد (رانک، ۲۰۱۱: ۶۱؛ حسینی و شکیبی، ۱۳۹۳: ۱۰۳). به‌طور مثال، در روایت‌هایی چون داستان موسی، سارگون، کارنا، یون، ادیپوس، یهودا، داراب، پرسئوس و بسیاری دیگر، با عنصری مشترک روبرو هستیم: کودک قهرمان در بدو تولد با تهدید از سوی پدر یا پدربزرگ مواجه می‌شود، پیشگویی‌هایی شوم درباره‌ی سرنوشت او به عمل می‌آید و والدین، برای نجات یا حذف او، دست به اقداماتی می‌زنند که معمولاً منجر به جدایی کودک از خانواده، سپردن او به آب، کوه یا افراد فرودست می‌شود (همان: ۱۱۴-۱۱۳). این تمهیدات نه صرفاً رخدادهایی روایی، بلکه ساختارهایی نمادین‌اند که نشان‌دهنده‌ی آغاز یک فرآیند تحولی بنیادین هستند. اتو رانک در کتاب «اسطوره تولد قهرمان» نشان می‌دهد که این تولدهای غیرعادی، با اضطراب روانی عمیق همراه هستند که نه‌فقط در نوزاد، بلکه در والدین نیز بروز می‌کند و نشانه‌ی یک گسست بنیادین از نظم نمادین خانواده و جامعه است (رانک، ۲۰۱۱: ۵۶؛ حسینی و شکیبی، ۱۳۹۳: ۱۰۵). از دیدگاه زیگموند فروید، این اختلالات تولد، بازتابی از عقده‌ها و آرزوهای سرکوب‌شده‌ی روان ناخودآگاه‌اند؛ به‌ویژه در قالب عقده‌ی ادیپ، که در آن پسر نسبت به پدر دشمنی می‌ورزد و نسبت به مادر گرایش وابستگی دارد. داستان ادیپوس، چنان‌که فروید تحلیل می‌کند، نه تنها بازتاب یک اسطوره‌ی یونانی، بلکه رمزگشایی از اضطراب‌های درونی انسان

و ستیز میان تقدیر و اراده آزاد است (فروید، ۱۳۸۵: ۲۸۱؛ حسینی و شکیبی، ۱۳۹۳: ۱۰۰). بر این اساس، «وجود مشکلات در تولد قهرمان» را می‌توان به‌مثابه مرحله‌ای ضروری از گذار، نه تنها در سطح روایت، بلکه در سطح روانی و فلسفی نیز در نظر گرفت. در اسطوره‌های ایران نیز، بسیاری از قهرمانان با تولدی دشوار، مبهم یا فراطبیعی پا به جهان می‌گذارند. از جمله رستم، که با زایمانی خاص از رودابه متولد می‌شود، اسفندیار که زایشش با رمز و راز همراه است، و زال که در کوه رها می‌شود و توسط سیمرغ پرورش می‌یابد (همان: ۱۰۷-۱۰۶). این قهرمانان نیز در تطابق با الگوی رانک، از فرایندی عبور می‌کنند که با طرد، پرورش غیرمتعارف، کشف هویت و بازگشت به اصل همراه است. از سوی دیگر، راگلن، در پیروی از نظریات آیینی فریزر، نشان می‌دهد که قهرمانان در اسطوره‌ها نه صرفاً شخصیت‌هایی فردی، بلکه بازتابی از پادشاهان آیینی و خدایان نباتی هستند. دشواری‌های تولد قهرمان در اینجا بازتابی از مرگ و تولد دوباره‌ی طبیعت است و با ساختارهای آیینی باروری و قربانی‌سازی مرتبط می‌شود (فریزر، ۱۳۸۷: ۳۱۷؛ راگلن در سگال، ۱۳۸۹: ۱۹۳؛ حسینی و شکیبی، ۱۳۹۳: ۱۰۴).

۲.۱.۳ کودکی شگفت‌انگیز و غیرطبیعی

در ادبیات حماسی جهان، قهرمانان همواره با ویژگی‌های خارق‌العاده‌ای متولد می‌شوند که آن‌ها را از افراد عادی متمایز می‌سازد. شاهنامه فردوسی به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین آثار حماسی بشریت نیز از این قاعده مستثنی نیست. قهرمانانی مانند رستم، سهراب، کیخسرو و اسفندیار همگی از بدو تولد با نشانه‌های شگفت‌انگیزی همراه هستند که سرنوشت استثنایی آن‌ها را پیش‌بینی می‌کند. از دیدگاه ساختارگرایانه، این الگو با نظریه‌ی "سفر قهرمان" همخوانی دارد که در آن قهرمان از همان ابتدا با نشانه‌های خارق‌العاده‌ای مشخص می‌شود که او را از افراد عادی متمایز می‌سازد. بر اساس نظریه یونگ (۱۹۵۹)، قهرمانان اسطوره‌ای در همه فرهنگ‌ها با نشانه‌های فوق‌طبیعی متولد می‌شوند که نشانگر رسالت ویژه آن‌هاست (به نقل از دادگی، ۱۳۹۸). در شاهنامه، رستم در خردسالی توانایی شکست دادن اسب‌های وحشی و دیوان را دارد (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۴۵)، سهراب در کودکی به قدرت یک جنگجوی کامل می‌رسد، و کیخسرو از بدو تولد با فرّه ایزدی همراه است. این ویژگی‌ها نه‌تنها بر استعداد ذاتی پهلوانان تأکید می‌کند، بلکه آن‌ها را به الگوهای آرمانی تبدیل می‌سازد. از دیدگاه دینی و فرهنگی، این ویژگی بازتاب‌دهنده باور عمیق ایرانیان به مشیت الهی و تقدیر ازلی است. خالقی مطلق (۱۳۸۱) معتقد است که کودکی معجزه‌آسای پهلوانان شاهنامه، تجلی همان باور زرتشتی به «فرّه شاهانه» و اندیشه اسلامی به «نصرت الهی» است (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۲۵۲-۲۵۱). از نگاه اجتماعی و آموزشی، این ویژگی کارکرد الگوسازی دارد. جامعه ایرانی همواره به دنبال قهرمانانی بوده که بتوانند نماد فضیلت، شجاعت و فرزانگی باشند. داستان‌های کودکی قهرمانان شاهنامه، در واقع درس‌نامه‌ای اخلاقی برای پرورش نسل‌های آینده است. وقتی مخاطب می‌بیند که رستم در کودکی چگونه بر نفس خود مسلط می‌شود یا سهراب چگونه به ارزش‌های پهلوانی پایبند می‌ماند، این روایات به‌صورت ناخودآگاه به الگوهای رفتاری تبدیل می‌شوند. در جمع‌بندی نهایی می‌توان گفت که ویژگی کودکی شگفت‌انگیز در قهرمانان شاهنامه، صرفاً یک عنصر داستانی نیست، بلکه بازتابی از جهان‌بینی عمیق ایرانی-اسلامی، کارکردهای آموزشی و نیازهای جامعه به الگوهای آرمانی است. این ویژگی

از یک‌سو تقدیر الهی قهرمانان را نشان می‌دهد و از سوی دیگر، راهنمای اخلاقی برای مخاطبان شاهنامه در طول اعصار مختلف بوده است (آیدنلو، ۱۳۹۹: ۸۷-۱۰۹).

۳.۱.۳. فرآیند رشد تا تبدیل شدن به قهرمان ملی

فرایند رشد قهرمان در بستر اسطوره، روان‌شناسی و انسان‌شناسی، یک رویکرد تدریجی و سازمان‌یافته است که در پیوند با ساختارهای فرهنگی و روانی جامعه قابل فهم است. بر اساس الگوهای ساختاری قهرمان شخص عادی است که در مسیر رویدادهای خاص و بحرانی، از سطحی از آگاهی، تجربه و توانایی به سطحی بالاتر از معنا و مسئولیت می رسد، این مسیر نه تنها یک روند تاریخی یا فردی، بلکه نماد یک گونه تنفس درونی است که از منظر یونگ با مفهوم تفرد شناخته می‌شود؛ فرایندی که در طی آن، فرد به یکپارچگی روانی دست می‌یابد (همان، ج۱: ۲۲۰- ۲۱۷). بر اساس نظریه‌های اریک اریکسون (۱۹۵۰)، رشد قهرمان در بستر بحران‌های رشدی وموفقیت در حل تعارضات بنیادین شکل می‌گیرد .قهرمان با گذر از مرحل «هویت در برابر سردرگمی» در اوج نوجوانی و سپس رساندن خود به مرحل «مراقبت در برابر رکود» در بزرگسالی، خود را وقف فراتر از خود می‌کند؛ که در چارچوب نظریات معنابخشی و تعالی روانشناسان اگزیستانسیال برجسته شده است (الیاده،۱۳۷۸: ۱۰۰) . این رشد، نیازمند تجربه‌ی فقدان، آستانه‌های روانی، شکست و حتی نوعی مرگ نمادین است. همچنین در تحلیل های میرچا الیاده (۱۹۵۹) قهرمانان از طریق تجربه ی «زمان اسطوره‌ای» و ورود به ساختار های مقدس، از قلمروی عادی بیرون می روند و وارد بازآفرینی نظم کیهانی می شوند. این مفهومی است که نشان می‌دهد، رشد قهرمان همیشه با خارج شدن از جهان دنیوی و ورود به سطوح بازتعریف معنوی همراه است؛ حرکت در جایی که قهرمان واسطی است بین جهان انسان و جهان متعالی. قهرمان ملی یک پدیده صرفاً شخصی و فردی نیست، بلکه حاصل یک فرآیند تکاملی و میان‌رشته‌ای است که در آن قهرمان ملی، سطح عملکرد و تجربه شخصی را پشت سر می‌گذارد و به ذهن و حافظه جمعی یک ملت وارد می‌شود. این جایگاه نه تنها حاصل کارهای قهرمانانه است، بلکه حاصل شکل‌گیری یک روایت معنا دار پیرامون شخصیت قهرمان در چارچوب تاریخ، فرهنگ، اسطوره و ساختار اجتماعی است(حسین زاده صلاتی و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۴۹-۱۷۸). در عمق وقایع و کنش های حماسی، بر مدار پهلوانی قوی قرار می گیرد که برای نجات قوم یا ملّت خویش و حتی نژاد بشر در برابر ظل و گرفتاری ها از جان خود می گذرد و زمینه دفاع از سرزمین نیاکان و قوم و خاندان را برمی دارد. در شاهنامهٔ فردوسی «رستم» با دارا بودن این ویژگی ها، قهرمان ملّی و محبوب ایران و نقش آفرین حوادث شکوهمند رزمی و دلاوری است. قهرمان حماسی با سوگند به شاه و میهن چهرهای محبوب و مردمی به دست می‌آورد و اهمیت ملی و معنوی می یابد؛ زیرا وی با بهره گرفتن از خصوصیت های برجسته و پسندیده ای مانند خداپرستی، بشردوستی و شجاعت در راستا زدودن زشتی هایی مثل ظل ، جهل، دروغ، ریا و آزمندی از چهره جوامع انسانی تلاش میکند تا زندگی جاودانه و بی افتخاری را دست یابد(ر.ک، رزمجو،۱۳۸۸). تبدیل قهرمان به قهرمان ملی، صرفا بر اساس عملکرد فردی و پیروزی در میدان نبرد نیست. بلکه حاصل یک ترکیب پیچیده از عامل روان‌شناختی (هم‌راستایی با کهن الگوها)، فرهنگی (تثبیت در حافظه جمعی)، اسطوره‌ای (نقش میانجی در ساختارهای دوگانه)، اجتماعی (روایت‌های قدرت و ملت‌سازی و نشانه‌شناختی (رمزگذاری در

نظام‌های معنایی) است. قهرمان ملی محصول بازنمایی تاریخی، بازآفرینی نمادین و نیازهای اجتماعی به معناست. بنابراین قهرمان ملی شدن نه اتفاقی بلکه فرآیند معنایی و اجتماعی است.

۴.۱.۳. شاهزاده بودن مادر قهرمان

در ساختارهای اسطوره‌ای، مادر شاهزاده یا اشراف‌زاده بودن یکی از عناصر تشکیل‌دهنده هویت قهرمان است. پیوند قهرمان با مادر شاهزاده نشان از جایگاه او در سلسله مراتب اجتماعی و سیاسی دارد. این ویژگی نه تنها مشروعیت قدرت قهرمان را تضمین می‌کند، بلکه او را به عنوان نمادی از نظم اجتماعی و فرهنگی به تصویر می‌کشد(حسینی و شکیبی ممتاز،۱۳۹۳: ۹۷- ۱۱۶). مادر شاهزاده نماد پیوند با سنت، قدرت و مشروعیت است که قهرمان را از دید فرهنگی و نمادین به همراه دارد و می‌تواند نقش میانجی بین مردم و نهادهای قدرت راعه ایفا کند. معنای مادر شاهزاده؛ نشانه‌ای که معانی پیچیده‌ای از قدرت، منزلت و مشروعیت را به طور خودکار به مخاطب منتقل می‌کند. این ویژگی در روایت‌های اسطوره‌ای و داستانی به نوعی رمزگذاری فرهنگی تبدیل شده است که مخاطب را به یک درک ناخودآگاه از شأن و مرتبه قهرمان راهنمایی می‌کند. در واقع مادر اشراف‌زاده نمادی است که هویت قهرمان را در ذهن شنونده یا خواننده جاودانه و جاودانه می‌کند، بدون نیاز به توضیح صریح. در جو امع مردسالار فرزندان به خانوادۀ پدری تعلق دارند و آنان را به نام و نشان پدری میخوانند و میشناسند. با ایـن حال، در هر دو حماسـه فرزنـدان فقط بـه پـدر و نـژاد او نمیبالند، بلکه به مادر و نژاد او نیز میبالند. رسـتم در نبـرد بـا اسـفندیار با معرفی و رجز خوانی های خود به این که مادرش، از نسل پادشاهان بزرگ و گـردن فراز، افتخار می کند (تحصیلی و همکاران،۱۳۹۲: ۹۵-۱۱۲). اریک نویمان(۱۹۴۹) نیز می‌گوید که تولد از مادر اشراف‌زاده، مرحله‌ای است که در آن قهرمان به شکلی نمادین از مادر بزرگ یا «مادر کیهانی» به دنیا می‌آید؛ این تولد نماد بازتولید نیروهای ژرف روانی و آفرینش هویت قهرمانی است. این مفهوم فراتر از زیست‌شناسی، به ساختاری اسطوره‌ای-روانی اشاره دارد که در آن مادر شاهزاده حامل نیروهای روحی و روانی است که قهرمان را متمایز می‌کند. میرچا الیاده(۱۹۶۳) می‌گوید که تولد قهرمانان از مادر با نسب والا، نه تنها یک ویژگی اجتماعی بلکه نشانه پیوند به جهان ماورایی و کیهانی است. این ویژگی نمادی از «انتخاب‌شدگی» قهرمان است که مشروعیت و جایگاه خاص خود را در جهان اسطوره‌ای به دست می‌آورد (کمپبل، ۱۳۸۹: ۱۲۶؛ حسینی و شکیبی ممتاز،۱۳۹۳: ۹۷-۱۱۶). در ساختار خانواه ی ایرانی، زن در مقام مادر همواره از جایگاهی والا و محترم برخوردار بوده است. باور عمومی بر این اساس استوار بوده که «فرّه» یا نیروی معنوی و برکتِ خانه، به هر دو نقش کدبانو و کدخدا وابسته است. هرچند دوره ی سالاری و اقتدار رسمی، به‌طور طبیعی از آنِ پدر خانواده محسوب می‌شده و سپس به پسر او منتقل می‌گشته، اما در کنار این اقتدار، تأکید می‌شده که فرزندان ضمن فرمان‌برداری از پدر، به مادر نیز احترام گذاشته و مطیع او باشند (ستاری، ۱۳۷۵: ۲۱–۲۲).

۵.۱.۳ خدا یا شاه بودن یا غیر بومی بودن پدر قهرمان

در روان‌شناسی تحلیلی یونگ، «پدر قهرمان» یکی از کهن‌الگوهای اصلی است که در اسطوره‌ها، افسانه‌ها و روایت‌های فرهنگی نمود دارد و نقش مهمی در شکل‌گیری هویت انسان ایفا می‌کند. پدران قهرمان اغلب نماد قدرت مطلقه، قدرت اخلاقی یا منشأ نظم کیهانی هستند، به‌گونه‌ای که جایگاه آن‌ها در بسیاری از فرهنگ‌ها با

مفاهیمی همچون خدا، شاه یا موجودی فراتر از جهان بشر هم‌پوشانی دارد. این همپوشانی نه تنها بازتاب نیاز ناخودآگاه جمعی به امنیت، معنا و نظم است، بلکه پیوند میان فرد و قلمرو ناشناخته‌ای را نشان می‌دهد که روان باید در آن به تحقق خود دست یابد (دورانت، ۱۳۸۴: ۵۶۵). یکی از ویژگی‌های برجسته پدر در اسطوره‌های قهرمانی، غیربومی بودن یا فاصله او از محیط محلی قهرمان است. این ویژگی، تمایز و استثنایی بودن قهرمان را برجسته می‌کند و او را به عنوان واسطه‌ای میان ارزش‌ها و نیروهای فراملی و جهانی معرفی می‌کند. پژوهش‌های میرچا الیاده نشان می‌دهد که قهرمانانی با پدر غیربومی، حامل نوعی نیروی معنوی یا کیهانی هستند که جایگاه اسطوره‌ای آن‌ها را تقویت می‌کند (دورانت، ۱۳۸۴: ۵۶۵). از منظر نظریه ژوزف کمبل (۱۹۴۹) و میرچا الیاده (۱۹۶۳)، پدر الهی یا شاه‌گونه، منشأیی مقدس و فرازمینی را نمایندگی می‌کند که قهرمان را از سطح عادی انسان بالاتر می‌برد و او را از طریق تولد نیمه‌الهی یا نسب ویژه، به عنوان واسطه‌ای میان جهان زمینی و ماورایی معرفی می‌کند. چنین تولدی، نماد «انتخاب‌شدگی» و مأموریتی ویژه است که مسیر قهرمان‌سازی را آغاز می‌کند (کمبل، ۱۳۸۹: ۱۲۶). نمونه کلاسیک این الگو در اساطیر یونان، زئوس به عنوان پدر الهی است که نیروی فراطبیعی و اقتدار را به قهرمانانی مانند هرکول منتقل می‌کند. از سوی دیگر، بی‌پدری یا فقدان نسب مستقیم نیز می‌تواند نماد ورود قدرت و خرد خارجی به نظام فرهنگی قهرمان باشد. این ویژگی قهرمان را به منبعی بیرونی متصل می‌کند که مشروعیت و اعتبار او را تقویت می‌کند. در سنت‌های پدرسالار و سلطنتی، نسب پدری، به ویژه اگر به شاه یا خدا متصل باشد، جایگاه قهرمان را در سلسله مراتب سیاسی و اجتماعی تثبیت می‌کند و او را به عنوان نماینده نظم، قدرت و قانون در جامعه معرفی می‌کند (دورانت، ۱۳۸۴: ۵۶۵). تحلیل نشانه‌ای نیز ویژگی پدر الهی یا شاه‌گونه را به عنوان نشانه‌ای طبیعی‌شده قدرت و مشروعیت تفسیر می‌کند که بدون بیان صریح، جایگاه قهرمان را در ساختارهای اجتماعی و کیهانی تثبیت می‌سازد (عفیفی، ۱۳۸۳). این نماد به مخاطب می‌آموزد که قهرمان دارای قدرت، مقام و صلاحیت ویژه‌ای است که او را از افراد عادی متمایز می‌کند و مسئولیت‌ها و وظایف خاصی بر دوش او می‌گذارد. در مجموع، ماهیت پدران قهرمان: خدا، شاه یا بیگانه بودن، نقش حیاتی در شکل‌گیری هویت قهرمان ایفا می‌کند و جایگاه او را به عنوان موجودی مشروع، فراتر از جامعه محلی و مرتبط مستقیم با منابع قدرت و قانون تثبیت می‌کند. این ویژگی‌ها، بستر روان‌شناختی، فرهنگی و نمادین ظهور و تکامل قهرمان را فراهم می‌آورند و نقش پدر در انتقال قدرت و معنا به نسل قهرمانان را روشن می‌سازند.

۶.۱.۳. خبر زاده شدن قبل از تولد

در اسطوره‌ها و روایت‌های قهرمانی، پیش‌بینی تولد قهرمان نه تنها آغازگر زنجیره‌ای از حوادث است، بلکه به‌عنوان یک عنصر ساختاری نمادین، دلالت بر تغییر، تحول و بازسازی دارد. از منظر نظریه اسطوره‌شناسی ساختارگرا، این عنصر نمایانگر تقابل دو سطح از واقعیت است: سطح نظم اجتماعی موجود که خواهان ثبات و پایداری است و سطح نیروهای ناخودآگاه یا کیهانی که تحرک، نوسازی و تغییر را نمایندگی می‌کند. این ساختار مشترک، دلیل شکل‌گیری الگوهای مشابه روایت‌های قهرمانی در فرهنگ‌های مختلف است و در نهایت تضاد و تعادل میان قدرت و آینده را بازنمایی می‌کند (دریابندی، ۱۳۷۹). پیش‌آگاهی یا پیش‌بینی تولد قهرمان معمولاً از جانب نیروهای بیرونی و ماورایی مانند رؤیا، وحی یا الهام ارائه می‌شود و اعتبار و مشروعیت روایت آینده را

تقویت می‌کند. این آینده مقدر، علاوه بر جنبه روایی، پیام اجتماعی و فرهنگی تحول را نیز منتقل می‌کند؛ اسطوره به‌طور نمادین، میل جمعی به تغییر را بازنمایی کرده و مسیر رهایی یا تجدید حیات جمعی را از طریق داستان قهرمان ترسیم می‌کند (ویلیام، ترجمه اولاد، ۱۴۰۱). تحلیلگران فرهنگی پیش‌بینی تولد قهرمان را بازنمایی آرکی‌تایپ امید جمعی در شرایط انسداد تاریخی می‌دانند؛ یعنی هنگامی که نظم مسلط قادر به پاسخگویی به نیازهای جامعه نیست، ناخودآگاه جمعی در قالب اسطوره قهرمان را وعده می‌دهد که با نیروهای پنهان خود، وضع موجود را می‌شکند. این سازوکار روانی و فرهنگی در جوامع تحت سلطه و شرایط بحرانی، به شکل اسطوره‌هایی با محوریت پیش‌درآمد قهرمان برجسته‌تر می‌شود (لارنس، ترجمه، موسسه خط ممتد اندیشه، ۱۳۹۰). نمونه‌های کلاسیک این ساختار در تاریخ و اسطوره‌ها قابل مشاهده است. در اسطوره کوروش بزرگ، خواب آستیاگ، پادشاه ماد، که خبر تولد کودکی را می‌دهد که سلطنت او را برهم خواهد زد، آغازگر داستانی است که نهایتاً به تحقق پیش‌بینی و تأسیس امپراتوری هخامنشی منجر می‌شود (دیوالد و مونسون، ۲۰۲۲؛ هرودوت، کتاب اول). مشابه آن، در سنت یهودی-مسیحی، پیش‌بینی تولد موسی و تلاش فرعون برای نابودی او، منجر به شکل‌گیری رهبری قهرمان و شکست قدرت سلطنتی می‌شود (نیکسون، ۱۹۶۳). در تمام این روایت‌ها، پیش‌بینی تولد قهرمان همواره عنصری ساختاری برای تقابل نظم و تغییر است: نظم اجتماعی موجود در برابر نیروهای ناخودآگاه و کیهانی که تحرک و نوآوری را نمایندگی می‌کنند. این الگو به عنوان چارچوب مشترک داستان‌سازی قهرمانی در فرهنگ‌های مختلف عمل می‌کند و تضاد و تعادل میان قدرت و آینده را به صورت نمادین در ذهن مخاطب تثبیت می‌سازد (ویلیام، ترجمه اولاد، ۱۴۰۱: ۱۰۶-۱۰۷).

۷.۱.۳. سفر و مخاطرات آن و بازگشت پیروزمندانه

بر اساس نظریه‌ی کمبل (۱۹۴۹)، سفر قهرمان شامل سه مرحله‌ی اصلی است: عزیمت (جدایی از وطن یا محیط آشنا)، رهیافت (مواجهه با آزمون‌ها و کسب دانش یا قدرت ویژه) و بازگشت (بازگشت تغییر یافته یا پیروزمندانه). در شاهنامه، این سفرها اغلب به مرگ پهلوان منجر می‌شوند که از منظر اسطوره‌شناسی و جامعه‌شناسی تاریخی، بازتاب تحقق وظیفه‌ی پهلوانی، مقاومت فرهنگی و ارزش‌های اخلاقی جامعه ایرانی است (کمپبل، ۱۳۸۹؛ قصرالدشتی و همکاران، ۱۴۰۲). از دیدگاه میرچا الیاده (۱۹۵۴)، اسطوره‌های حماسی بازتاب بحران‌های وجودی و نیازهای روان‌شناختی تمدن‌ها هستند؛ سفرهایی مانند رستم، اسفندیار و سیاوش نه تنها روایت حماسی، بلکه نشان‌دهنده‌ی پذیرش تقدیر، مرگ آگاهانه و جاودانگی نمادین پهلوانان است (حق‌پرست و یاحقی، ۱۳۹۵). نقد کهن‌الگویی دو نوع خویشکاری را مشخص می‌کند: نخست، تمرکز بر شجاعت و دفاع از قوم و وطن؛ دوم، تمرکز بر رشد معنوی و بلوغ روانی قهرمان، که در شاهنامه در هفت‌خوان رستم و مواجهه با دیوها و دشمنان دیده می‌شود (جانگ،۱۹۷۰؛ طاهری و آقاجانی، ۱۳۹۲). کمبل ساختار سفر قهرمان را در سه بخش و ۱۷ مرحله تفصیلی تبیین کرده است: هجرت، رهیافت و بازگشت، که طی آن قهرمان از محیط آشنا به دنیای ناشناخته می‌رود، آزمون‌ها و مواجهه‌های نمادین را پشت سر می‌گذارد و با بازگشت، دانش یا موهبت خود را برای ارتقای جامعه به کار می‌گیرد. حتی بازگشت ظاهراً پیروزمندانه با هزینه‌ها و از دست دادن‌های بزرگ همراه است، که بیانگر سنگینی سفر قهرمانی و اهمیت نام و یاد به جای جاودانگی جسمانی است (آقاخانی و همکاران، ۱۳۹۷).

۸.۱.۳. کشتن بوده‌های منفی

هر کشتی با دیو در شاهنامه بیش از آن که فقط یک رخداد فیزیکی یا قهرمانانه باشد، نشان از ساختار چندلایه اندیشه ایرانی در مورد خیر و شر، تعادل روان و عدالت اجتماعی است. اما این نبردها در سطح زیرین به روایت‌هایی از مبارزه پهلوانان با موجودات ماورایی یا طبیعت‌ستیز منجر می‌شود، اما در چند سطوح زیرین، ساختارهایی پیچیده از تفکر اسطوره‌ای، روان‌تحلیل‌گری و جامعه‌شناسی فرهنگی را نمایان می‌کند. چنین کنش‌هایی چون کشتن دیو سپید، اسارت دیوان مازندران و شکست ضحاک، بار سنگین معناشناسی دارند که نه فقط از سنت ایرانی، بلکه از ریشه‌های عمیق هندواروپایی هم تغذیه می‌کنند. این کنش‌ها را می‌توان در سه سطح اساسی مورد بررسی قرار داد: اسطوره‌ای (در چارچوب جهان بینی مزدایی)، روان کاوی (با تکیه بر نظریه‌های کارل گوستاو یونگ) و جامعه‌شناختی (در قالب بازتاب نبردهای علیه ساختارهای سرکوب گری) (هینلز،۱۳۸۹ : ۱۲۶-۱۲۷).

۱. تحلیل اسطوره‌ای: دیوها نماد نیروهای اهریمنی در جهان‌بینی زردشتی هستند که مانع رسیدن به نور، خرد و نظم می‌شوند. نمونه‌هایی مانند دیو سپید در هفت‌خوان رستم یا ضحاک، نه تنها موانع فیزیکی، بلکه نماد فساد و استبداد هستند. پیروزی قهرمانان بر این دیوها، بازگرداندن نظم و عدالت اهورایی و مشابه اساطیر هندواروپایی مانند ایندرا و ورتره است (هینلز،۱۳۸۹؛ نظری و کوشان، ۱۴۰۰).

۲. تحلیل روان‌کاوانه: از منظر یونگ، دیوها نماد «سایه» یا بخش‌های واپس‌زده و تاریک ناخودآگاه‌اند. عبور قهرمان از این موانع نمادی از رشد روانی و فردیت‌یابی است. کشتن دیو سپید بازنمایی غلبه بر جهل و ترس و حرکت به سمت آگاهی و تعادل درونی است. ضحاک نیز به‌عنوان نماد سلطه و قدرت ویرانگر، آزمونی روانی برای قهرمان فراهم می‌کند (جانگ،۱۹۷۰؛ گلی،۱۳۸۶).

۳. تحلیل جامعه‌شناختی: دیوها نماد ساختارهای سرکوب‌گر اجتماعی، سیاسی و اقتصادی‌اند که مانع عدالت و رشد جامعه می‌شوند. قهرمانان شاهنامه با شکست دیوها، نه تنها نظم اخلاقی و سیاسی را بازمی‌گردانند، بلکه مقاومت مردم علیه استبداد و بهره‌کشی را بازنمایی می‌کنند؛ نمونه برجسته آن قیام کاوه علیه ضحاک است که بازسازی عدالت اجتماعی را نشان می‌دهد (گلی،۱۳۸۶؛ طباطبایی،۱۳۴۳).

۴. بحث

قهرمان اسطوره‌ای در ادبیات ملل، نمادی از آرمان‌های جمعی، باورهای فرهنگی و ارزش‌های اخلاقی جامعه است. از این منظر، مطالعه‌ی شخصیت‌های اسطوره‌ای مانند رستم در شاهنامه و کارنا در مهابهاراتا نه تنها تلاشی در جهت شناخت ساختار روایی حماسه‌هاست، بلکه تفسیر روان‌شناختی و فرهنگی از جهان‌بینی ایرانی و هندی محسوب می‌شود.

رستم، فرزند زال و رودابه، نماینده‌ی کامل ایده‌آل‌های پهلوانی در شاهنامه است؛ نیروی جسمانی خارق‌العاده، وفاداری به پادشاهی، و ایستادگی در برابر ظلم و دشمنی از جمله ویژگی‌های برجسته‌ی اوست. وی در طول زندگی‌اش در نبردهای فراوانی شرکت می‌کند، ازجمله:

- نبرد با دیوان (تجلی شر و بی‌نظمی)
- هفت‌خان (سفر اسطوره‌ای پر از آزمون)
- کشتن سهراب (تراژدی ناشی از ناآگاهی)
- مقابله با اسفندیار (تقابل دین و شجاعت فردی)

از منظر روان‌شناسی یونگی، رستم نماد "Self" است؛ نیرویی که در جستجوی تمامیت و تعادل میان غرایز حیوانی (رخش)، پدر معنوی (زال)، و سایه‌ی ناخودآگاه (سهراب و اسفندیار) حرکت می‌کند (الیاده،۱۳۷۸؛ ترجمه سرکاراتی،۲۴).

کارنا یکی از پیچیده‌ترین شخصیت‌های مهابهاراتاست. او فرزند الهه‌ی خورشید و بانویی جوان به‌نام کونتی است که پیش از ازدواج، کارنا را به‌دنیا می‌آورد و به‌ناچار او را رها می‌کند. این تولد رازآلود باعث می‌شود او با هویتی پنهان و طبقه‌ای پایین‌تر (به‌عنوان فرزند یک راننده ارابه) بزرگ شود. کارنا با وجود آگاهی از نژاد خود، در خدمت شاه دریودانا باقی می‌ماند و علیه برادران واقعی‌اش (پاندوها) می‌جنگد (نایینی،۱۳۷۵). مهم‌ترین ویژگی‌های او عبارت‌اند از:

- وفاداری به حاکم در برابر منافع شخصی
- پایبندی به "دهارما" (وظیفه اخلاقی)
- ایستادگی در برابر تبعیض طبقاتی
- مرگ در زمان بی‌دفاعی به‌دست آرجونا (برادرش)

در مطالعه‌ی تطبیقی اسطوره‌های هند و ایران، دو شخصیت برجسته یعنی *کارنا* در *مهابهاراته* و *رستم* در *شاهنامه*، به‌عنوان نمونه‌های ممتاز از کهن‌الگوی قهرمان، به خوبی واجد عناصر بنیادینی هستند که در ادبیات تطبیقی اسطوره‌شناسانه به‌عنوان شاخص‌های قهرمانی مطرح شده‌اند. این شاخص‌ها، وجود مشکلاتی در تولد قهرمان، کودکی شگفت‌انگیز و غیرطبیعی، فرآیند رشد تا تبدیل شدن به قهرمان ملی، شاهزاده بودن مادر قهرمان، خدا یا شاه بودن یا غیر بومی بودن پدر قهرمان، خبر زاده شدن قبل از تولد، سفر و مخاطرات آن و بازگشت پیروزمندانه، کشتن بوده‌های منفی هستند؛ عناصری که در هر دو شخصیت، به‌گونه‌ای خاص تحقق یافته‌اند و تفاوت‌های بنیادین میان نگرش دو تمدن را نسبت به قهرمان و سرنوشت وی به نمایش می‌گذارند.

در نقطه‌ی آغاز، چون رستم مرد برگزیده است. طرز زاده شدنش هم برگزیده است رودابه از همان دوران آبستنی احساس میکند که کودکی غیر از کودکان دیگر در شکم دارد چون بچه از فرط درشتی نمیتواند از شکم مادر بیرون بیاید زال از سیمرغ چاره جویی می.کند مرغ فرمانروا حاضر میشود و دستور میدهد که رودابه را به شراب مست کنند و پهلویش را بشکافند و کودک را از پهلو بیرون آرند.

رودابه نیز آنجا که از سنگینی بار شکم خود ناله و شکایت می کند:

تو گویی به سنگستم آگنده پوست لحظه وگر آهنست آنکه نیز اندروست (شاهنامه، ۱۴۷۱)

به لحظه زندگی این کودک منحصر به فرد و متفاوت است. از دوران جنینی حتی لحظه زادن تا آخر زادن او ویژه و عجیب است چنان که کس را این گونه زادنی در یاد و خاطره نیست وقتی رودابه را درد فرا میگیرد بیهوش می شود. سیمرغ روش عجیبی را برای زادن رستم بیان میکند. اینجا اولین تفاوت رستم با کودکان دیگر ظاهر میشود که همانا تولد او به روشی جدید است (بشیری و چراغی،۱۳۹۰: ۳۴-۷). به بیان دیگر، در اسطوره‌های حماسی، تولد قهرمانان همواره غیرعادی و نمادین است و نشان‌دهنده انتخاب‌شدگی، تقدیر و ظرفیت بالقوه آن‌هاست.

از سوی دیگر، داستان کارنا با دخالت الهی آغاز می‌شود. طابق این شاخص‌ها، قهرمان معمولاً با تولدی غیرعادی وارد جهان می‌شود، در کودکی نشانه‌هایی شگفت‌انگیز دارد، از جایگاهی ویژه یا پدر و مادری استثنایی برخوردار است، مسیر پرمخاطره‌ای را تا بلوغ و کمال می‌پیماید و در نهایت در نبرد با نیروهای منفی خود را تثبیت می‌کند. با این حال، کارنا در کنار هم‌پوشانی با این الگوها، وجوهی تراژیک و پارادوکسیکال دارد که او را به شخصیتی یگانه بدل می‌سازد(مهابهارت،۱۳۹۷: ص.۱۳۵). تولد او نخستین گام در این مسیر است. کارنا نتیجه‌ی نیایش کونتی، شاهزاده‌ای از خاندان یَدَوا، به خدای خورشید است. او پیش از ازدواج مادرش زاده می‌شود و همین امر موجب می‌گردد که کونتی در پی ترس از ننگ اجتماعی، نوزاد را در سبدی نهاده و به آب بسپارد. این تولد رازآلود و الهی، از منظر نظریه‌های ادبی، نماد تقدیر ویژه و سرنوشت استثنایی اوست. تفاوت اصلی با رستم در این است که محدودیت اجتماعی و طبقه پایین، زمینه تراژدی و پارادوکس شخصیت او را شکل می‌دهد؛ یعنی در روایت هندی، تولد غیرعادی صرفاً تضمین موفقیت نیست، بلکه زمینه بحران اخلاقی و اجتماعی قهرمان را فراهم می‌آورد.

در چارچوب نظریه اسطوره‌شناسی یوسف فونتانی[1] تولد غیرمعمول قهرمان، نه تنها یک رویداد داستانی بلکه یک نشانه نمادین است که هم قدرت بالقوه جسمانی، هم قابلیت‌های اخلاقی و هم ظرفیت‌های معنوی او را پیشاپیش معرفی می‌کند و زمینه‌ساز رویارویی با آزمون‌های اسطوره‌ای و تحقق رسالت فرهنگی و اجتماعی او می‌شود. در این دیدگاه، تولد قهرمان نمادی از تقدیر و انتخاب‌شدگی است؛ مفهومی که بیانگر این است که مسیر زندگی و نقش اجتماعی شخصیت در چارچوب نظم اسطوره‌ای از پیش تعیین شده و با ارزش‌ها و اهداف جمعی جامعه همسو است. این ویژگی‌ها علاوه بر تأکید بر تمایز و برتری فردی، مشروعیت و جایگاه اجتماعی او را نیز تثبیت می‌کنند و قهرمان را به نماینده آرمان‌ها، هنجارها و ارزش‌های فرهنگی جامعه تبدیل می‌سازند.

زال پس از کشمکش های بسیار رودابه دختر مهراب کابلی را به همسری خود در می آورد اما قبل از ازدواج این دو برای این که نتیجه ازدواج آنها مشخص شود (زیرا رودابه از نسل ضحاک و زال پرورده سیمرغ) است. پیوند زال و رودابه میان دو خانواده ای صورت میگیرد که دشمنی دیرینه باهم داشته اند. چنان مینماید که ترکیب دو نژاد در پرورش سجیه و خصیصه های نیک رستم بی تاثیر نبوده است. ستاره شناسان پیامد ازدواج زال و

[1] Fontani

رودابه را به خوش شگونی پیش بینی و پیشگویی کنند؛ یک نیک مطلق بر بد تصادفی چیره خواهد یافت پیامد این آمیزش، تولد رستم است (همان ،۱۵۹).

که نیک و بد در جهان گردد رست — چو زال از خروش و فتنه‌ی بسیار
از آمیزش این دو، رستم زاده شد — رودابه‌ی مهراب یافت به یار
که نیکویی‌اش بر بدی چیره شد — ستاره‌ی بخت نیک بین پیش گفت

(همان: ۱۵۵۰، ۱۵۵۱)

رستم نیز پدری دارد که برخلاف دیگر شاهزادگان، از والدینی با خاستگاه غیرعادی زاده شده؛ زال، پسر سام، در کوه البرز رها و توسط سیمرغ بزرگ شده است. بنابراین، رستم نیز در شجره‌نامه‌ی خویش نسبتی غیرمتعارف دارد و از منظر اسطوره‌ای، نسب نیمه‌اساطیری او تضمین‌کننده‌ی قدرت و مشروعیتش است. همچنین رودابه از نسل اژیدهاک است، اژدهایی اهریمنی که نگهبان آب بوده است. بدین صورت، رودابه در پیوند با جهان اهریمنی است و عنوان «دیوزاد» و «جادو-زن» میگیرد؛ با این همه او در سراسر شاهنامه به عنوان زیباترین زنان و همچون یک پری توصیف میشود(حاجی رحیمی و رحیمی، ۱۴۰۰).

از سوی دیگر؛ مادر کارنا، کونتی، از شاهزادگان است و این حقیقت، حتی اگر پنهان بماند، او را به جهان سلطنتی پیوند می‌دهد. پدرش نیز سوریا، خدای خورشید، است که منشأ الهی او را تضمین می‌کند. بنابراین، کارنا هم از خونی شاهانه و هم از نسبی الهی برخوردار است، اما هیچ‌یک از این دو سرمایه‌ی عظیم به دلیل شرایط خاص تولدش به کار نمی‌آید. این تناقض میان نسب و موقعیت، او را در دسته‌ی قهرمانان تراژیک قرار می‌دهد؛ قهرمانانی که در عین برخورداری از موهبت‌های استثنایی، قربانی محدودیت‌های اجتماعی یا تصمیم‌های تقدیری می‌شوند. افزون بر این، وجود وردی که کونتی پیش‌تر از قدیسی دریافت کرده بود، خود نوعی پیش‌آگهی از تولد فرزندی خارق‌العاده محسوب می‌شود. چنین پیش‌آگهی‌هایی در ادبیات حماسی و اسطوره‌ای همواره نشانه‌ای از اهمیت وجودی قهرمان‌اند (رایی، ۲۰۲۵: ۶۵-۵۳).

هرچند توصیفات پیشگویی ها، بزرگسالی رستم را شامل میشود اما کودکی او را هم باعبارت پیل ژیان که حاکی از قوی هیکل بودن او از همان کودکی است، بیان میکند. وقتی چنین پیشگویی از کودکی نارسیده و زاده نشده می شود، او هنگام تولد مرکز توجه همگان خواهد بود، که این از ویژگی های متفاوت در دوران کودکی رستم است. نکته جالب این است که باره و مرکب او نیز سخن در میان است چنان که کودکی رخش هم درخور توجه است که مادر رخش هم به هیچکس اجازه نزدیک شدن به او را نمیداد (بشیری و چراغی،۱۳۹۰: ۳۴-۷). از دیگر تفاوت های عجیب این کودک شیر خوردن اوست او را نیز به دایه میسپارند اما عجیب تر اینکه او نه چون شیرخوارگان دیگر از یک دایه بلکه از ده دایه شیر میخورد، زیرا کودکی با آن اوصاف و احوال باید چنین تغذیه ای نیز داشته باشد.

به رستم همی داد ده دایه شیر — نیروی مرد است و سرمایه شیر

او وقتی از شیر خوردن به سوی غذاهای دیگر میل میکند نیز دیگر گونه است: (همان: ۱۵۴۹)

بـدی پـنـج مـرده مـر او را خـورش　　چو از شـــیر آمـد ســـوی خوردنی
بـمـانـدنـد مـردم از آن پـرورش　　شـــد از نان و از گوشـــت افزودنی
(همان: ۹۸ ب، ۱۵۵۲-۱۵۴)

کشتن پیل سپید نخستین عمل پهلوانی رستم هنگامی که هنوز کودکی بیش نیست، با کشتن پیل سپید شروع میشود پیل بزرگ زال از بن رها میگردد و چون بیم آنست که کسانی را هلاک کند و هیچ کس را یارای برابری با او نیست رستم گرز نیایش سام رابر میدارد و بر سر او می کوبد و او را از پا در می آورد. (اسلامی ندوشن، ۲۹۵:۱۳۴۹) فتح کوه سپند دومین عمل پهلوانی وی رفتن به کوه سپند است. براین کوه قلعه عظیمی است که مردمش یاغی هستند و تا آنروز احدی به گشایش آن توفیق نیافته. نریمان در پای آن کشته شده سام که به خون خواهی پدر بدانجا لشکر کشیده، پس از سالها آن را در محاصره ،گرفته ناکام بازگشته است. پس از هنرنمایی رستم در کشتن پیل سپید، پدرش او را مامور فتح کوه سپند میکند تا کین نیایش نریمان را باز خواهد. زال برای آنکه ساکنان در را غافلگیر کند رستم و همراهیانش را در هیئت یک کاروان که بار نمک دارند، روانه در می کند نمک در دژکمیاب است. این همان نیرنگی است که بعدها رستم هنگام نجات بیژن از چاه افراسیاب، و اسفندیار نیز هنگام نجات خواهرانش از اسارت ارجاسب به کار میبرند. نیرنگ دردژ نشینان کارگر می افتد ور کاروانیان را به درون راه میدهند. شبانگاه رستم و یارانش که سلاح زیر جامه پنهان دارند حمله می آورند و مردان قلعه را از دم تیغ میگذرانند و خزانه دژ را به تصرف می آورند. سپس آتش به قلعه در میزنند و باز میگردند (همان، ۲۹۵ و ۲۹۶). از سوی دیگر رستم که تنومندی و سنگینی خارق العاده دارد نمی تواند بر اسبهای عادی بنشیند. در این زمان جنگ با افراسیاب پیش می آید و باید نخست اسبی برای پهلوان جوان جست پس برای پهلوان جوان جست پس گله اسب را زال می آورد. رستم دست برپشت هر یک می گذارد و می فشارد پشت حیوان خم میشود. مگر کره اسبی به نام رخش که فشار دست پهلوان را تحمل می کند.

ز نیروی او پشـــت کردی بـه خم　　هر اسپی که رستم کشیدیش پیش
نـهـادی بـه روی زمـین بر شـــکم　　به پشتش بیفشاردی دست خویش
(همان، ۱۴۷۱)

کارنا نیز از این قاعده مستثنی نیست و پیش از تولد، نوید یک زندگی متفاوت را در خود دارد (رایی و همکاران،۲۰۲۵: ۶۸-۵۳). بنابراین، همان‌گونه که در پژوهش رایی وهمکاران (۲۰۲۵) اشاره شده است، کارنا از آغاز در موقعیتی دوگانه میان تقدس الهی و طرد اجتماعی قرار می‌گیرد؛ او در عین برخورداری از نسب الهی، قربانی ساختارهای فرهنگی زمان خویش است (رایی و همکاران،۲۰۲۵: ۶۸-۵۳). نشانه‌های کودکی کارنا این دوگانگی را تشدید می‌کنند. او با زره و گوشواره‌های طلایی متولد می‌شود؛ موهبت‌هایی که مستقیماً از پدر الهی‌اش به او بخشیده شده و آشکارا دلالت بر سرنوشت خارق‌العاده‌ی او دارند. در اسطوره‌شناسی تطبیقی، چنین نشانه‌هایی معمولاً ضمانتی برای موفقیت‌های آینده‌ی قهرمان هستند، اما در سرگذشت کارنا این موهبت‌ها جنبه‌ای تراژیک پیدا می‌کنند، زیرا در ادامه‌ی روایت، به دلیل عهدی اخلاقی، این نشانه‌ها را واگذار می‌کند و همین امر در شکست نهایی او نقش تعیین‌کننده دارد. در واقع، همان‌طور که در پژوهش ها تأکید می‌شود،

قهرمان‌بودن کارنا در پیوند با تقدیر تراژیک او تعریف می‌شود؛ او قدرت و مشروعیت قهرمانانه را در همان لحظه‌ای از دست می‌دهد که به اصول وفاداری و صداقت پایبند می‌ماند(کومار و رنجان[1]،۲۰۲۴: ۴۹۶-۵۰۴). فرایند رشد کارنا نیز الگویی کلاسیک از قهرمان اسطوره‌ای است، هرچند تفاوتی بنیادین با نمونه‌های پیروز دارد. او در خانواده‌ای از طبقه‌ی سارَتی یا ارابه‌رانان بزرگ می‌شود و همواره با تبعیض و تحقیر اجتماعی مواجه است. این محدودیت‌ها مانع از شکوفایی استعدادهای او نمی‌شوند؛ بلکه برعکس، انگیزه‌ی مضاعفی برای تلاش و خوداثباتی در او ایجاد می‌کنند. کارنا در میدان‌های مسابقه و نبرد، بارها نشان می‌دهد که از بسیاری از شاهزادگان برتر است. با این حال، ساختار طبقاتی به او اجازه نمی‌دهد جایگاهی مشروع در کنار قهرمانان اصلی روایت، یعنی پاندواها، به دست آورد. این شکاف میان توانایی و منزلت، به تعبیری، جوهر اصلی بحران اخلاقی اوست؛ او می‌داند که توانایی و نسب الهی دارد، اما به دلیل شرایط تولدش در موقعیتی فروتر قرار گرفته و ناچار است برای اثبات خویش به جبهه‌ای ملحق شود که از منظر اخلاقی در تضاد با اصول دارما است(رانی نث[2]، ۲۰۲۰: ۳-۱۰).

همچنین رستم نیز برای اثبات قهرمانی خود دست به مجموعه‌ای از سفرهای پرخطر (هفت‌خوان) می‌زند که هرکدام او را با مفاهیم نمادینی چون مرگ، فریب، دیو، عشق و قدرت مواجه می‌سازند. در هفت خوان رستم در پی نجات کی کاووس که در مازندران اسیر دیو سپید گشته است قدم در راهی پر مخاطره می می گذارد و از خوان های شیر، بیابان بی آب، اژدها، زن جادوگر، اولاد، ارژنگ دیو و دیو سپید که هر کدام با روش و شکلی خاص سد راه پهلوان میشوند و عرصه را بر وی تنگ میکنند؛ در این مبارزه، دیگر زور بازو مهم نیست و تیغ و کوپال به تنهایی نتیجه نمی دهد. قهرمان با پشتوانه اتکا به خداوند و هوش و خرد خود خون اژدها را میریزد و جگر دیو را از سینه بیرون می کشد. این رویارویی ها، محک اصلاح و تقویت جنبه های شخصیت قهرمان است، به گونه ای که او پس از پایان مراحل، پهلوانی تمام عیار در رزم و بزم و آداب جامعه خویش است و چنان کارآزموده میگردد که دیگر کسی توان مقابله با او را ندارد. این سفرها، آزمون‌هایی برای رشد درونی و اثبات منزلت بیرونی‌اند، اما در نهایت، رستم به عنوان قهرمانی پیروز و فاتح بازمی‌گردد (شاملو و همکاران،۱۳۹۸: ۱۶۷-۱۹۳). سیر تحول و سفر قهرمان در قالب یک پیرنگ داستانی بدینگونه است که قهرمان که بـه زنـدگی روزمـره و معمول خویش مشغول است، با شنیدن پیامی، دعوت به نقش آفرینی و ماجراجویی را میپذیرد و با پـای نهـادن در جادۀ آزمونی نفسگیر، مراحل متعددی برای رسیدن به هدفی مقدس و انسانی طی میکند و سرانجام بنـا بـر قابلیت هایی که در او نهفته است و با یاری رسانی افرادی چون پیری فرزانه، به توفیقی بزرگ میرسد و در عـین حال، از نظر روحی نیز به خودشناسی وکمال نایل میشود. قهرمان پس از ایـن آگـاهی و اشـراف، بـه جهـان و شرایط معمولی زندگی بازمیگردد و به راهنمایی دیگران همت میگمارد. هریـک از مراحـل سـفر بـه صـورت نمادین، بیانگر مراحل گذاری است که قهـرمان آنها را پشت سر میگذارد تـا روایـت اسـطورهای سـفر قهرمـان شکل بگیرد (طاهری و آقاجانی،۱۳۹۲: ۱۶۹-۱۹۷).

[1] Ranjan&Kumar
[2] RIMA RANI NATH

در مقابل، مسیر پرمخاطره‌ی کارنا از جستجوی استادان جنگاوری آغاز می‌شود، جایی که حتی برای کسب دانش تیراندازی با مخالفت مواجه می‌شود و ناچار است با فریب، مهارت‌های خود را نزد درونا و سپس نزد پاراشوراما بیاموزد. این دشواری‌ها بخشی از سفر قهرمانانه‌ی اوست، زیرا در اسطوره‌ها قهرمان همواره باید در مسیر رشد، موانعی طاقت‌فرسا را پشت سر بگذارد. با این حال، چرخه‌ی سفر قهرمان برای کارنا به بازگشت پیروزمندانه ختم نمی‌شود. او شجاعانه در میدان نبرد مهابهاراتا می‌جنگد و بارها دشمنان نیرومند را شکست می‌دهد، اما سرانجام در تقابل با آرجونا، برادر ناتنی‌اش، کشته می‌شود. شکست او ناشی از مجموعه‌ای از عوامل اخلاقی و تقدیری است: از یک سو نفرین معلمش و از سوی دیگر کناره‌گیری از سلاح‌های ماورایی در لحظه‌ای سرنوشت‌ساز. بنابراین، الگوی قهرمانی او به جای حلقه‌ی کامل «سفر و بازگشت» به چرخه‌ی ناقص «سفر و سقوط» تبدیل می‌شود(رایی[1]،۲۰۲۵: ۵۳-۶۵). کارنا در طول حیات نظامی خویش بارها دشمنان و نیروهای متخاصم را از میان برمی‌دارد و شجاعت کم‌نظیری از خود نشان می‌دهد. با این حال، تضاد اصلی او در این است که علی‌رغم ویژگی‌های قهرمانانه، در کنار قَوروها می‌جنگد که از منظر متنی و اخلاقی در جایگاه منفی قرار دارند. این تناقض باعث می‌شود او نه صرفاً یک جنگجوی پیروز، بلکه قهرمانی پارادوکسیکال باشد: کسی که به لحاظ فردی والاترین فضیلت‌ها را دارد، اما انتخاب‌های سیاسی و اجتماعی‌اش او را در جبهه‌ی نادرست قرار می‌دهد(کاپور[2]، ۲۰۱۶: ۲۵-۱۵).

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که رستم و کارنا، علی‌رغم برخورداری از مجموعه‌ای از موتیف‌های مشترک همچون «رهاشدگی در کودکی، پرورش توسط غیر والدین، تولد شگفت‌انگیز، دلاوری در نبرد و مرگ تراژیک» دو الگوی متمایز از قهرمان اسطوره‌ای را بازنمایی می‌کنند. در سنت ایرانی، رستم تجسم قدرت، خرد عملی و پیوند با سرزمین است و نقش او بیش از یک فرد، نقش یک «نهاد فرهنگی» است که حافظ هویت جمعی ایرانیان به‌شمار می‌رود. در مقابل، کارنا در سنت هندی نماینده قهرمانی اخلاق‌محور، رنج‌کش و معناگراست که سرگذشت او بیش از آنکه هویت جمعی را تثبیت کند، یک روایت فردی و تراژیک از اخلاق و مقاومت ایجاد می‌کند. به این ترتیب، می‌توان گفت که یافته‌ها به پرسش اصلی پژوهش پاسخ می‌دهند: الگوی قهرمان در دو فرهنگ ایران و هند، علی‌رغم داشتن ریشه‌های مشترک، به دلیل تفاوت‌های فرهنگی و جهان‌بینی به دو صورت متفاوت «قهرمان جمع‌گرا» و «قهرمان اخلاق‌گرا» تبلور یافته است. نتایج این پژوهش با بسیاری از مطالعات پیشین همسو است. برای نمونه، پژوهش‌های یاری و قرائی(۱۴۰۳) درباره اشتراکات ساختاری میان شخصیت‌های کرنه و سهراب نیز بر وجود الگوهای مشابه همچون «هویت پنهان پدری، رشد دور از خانواده و مرگ تراژیک» تأکید کرده‌اند که مؤید یافته‌های حاضر است (یاری و قرائی،۱۴۰۳: ۷۸-۵۳). همچنین پژوهش‌های صلاتی و همکاران(۱۴۰۱) درباره نقش قهرمان در ساخت محتوای حماسی شاهنامه نشان می‌دهد که ویژگی‌هایی مانند رویین‌تنی، مشروعیت قدسی و محبوبیت ملی در شکل‌گیری قهرمان ایرانی اهمیت دارند؛ امری که با چهره «ملی ـ اسطوره‌ای» رستم سازگار است(صلاتی و همکاران،۱۴۰۱: ۱۴۹-۱۷۸).

---

[1] S Rai
[2] Kapoor

از سوی دیگر، پژوهش‌های مرتبط با کارنا نیز چهره‌ای تراژیک و اخلاق‌محور از او ارائه کرده‌اند و او را قهرمانی می‌دانند که میان تقدیر الهی و محرومیت اجتماعی گرفتار شده است دارد (رایی و همکاران،۲۰۲۵: ۶۸-۵۳). با این حال، این پژوهش فراتر از مقایسه‌های محدود موجود، به یک تحلیل نظام‌مند مبتنی بر شاخص‌های مشترک قهرمانی پرداخته و به‌ویژه نقش بافت فرهنگی را در شکل‌دهی به الگوی قهرمان برجسته کرده است؛ موضوعی که در پژوهش‌های پیشین کمتر مورد توجه قرار گرفته بود.

یکی از یافته‌های مهم و در ظاهر متناقض این است که هر دو قهرمان دارای نشانه‌های «تولد خارق‌العاده» و «مشروعیت الهی» هستند، اما این نشانه‌ها در رستم به تثبیت هویت و قدرت قهرمانانه می‌انجامد، در حالی‌که در کارنا به عاملی تراژیک تبدیل می‌شود. این تفاوت را می‌توان با بافت فرهنگی دو تمدن تبیین کرد:

- در ایران، اسطوره به‌طور تاریخی کارکرد «ملی ـ هویتی» داشته و قهرمان نماینده یک کل فرهنگی است؛ بنابراین عناصر فراطبیعی در رستم به مشروعیت ملی بدل می‌شود.
- در هند، روایت‌های اسطوره‌ای اغلب مبتنی بر اخلاق، کرما و سرنوشت‌اند؛ به همین دلیل موهبت‌های الهی کارنا (مانند زره و گوشواره) به‌جای اعطای قدرت نهایی، بخشی از سرنوشت دردناک او را رقم می‌زنند.

شاخص‌های تحلیل	رستم (شاهنامه)	کارنا (مهابهاراتا)
تولد و شرایط غیرعادی	تولد از پهلوی رودابه با مداخله سیمرغ؛ تولدی دشوار و غیرمعمول	تولد پیش از ازدواج مادر، نتیجه نیایش کونتی به خدای خورشید؛ تولدی رازآلود و نشانه‌های الهی (زره و گوشواره طلایی)
کودکی و نشانه‌های استثنایی	تغذیه از ده دایه؛ رشد سریع و قدرت جسمانی فوق‌العاده؛ اولین نشانه‌های پهلوانی آشکار می‌شود	تولد با زره و گوشواره طلایی؛ مهارت‌های تیراندازی و نبرد از کودکی؛ توانایی‌های فوق‌العاده اما تراژیک
نسب و ریشه‌های خانوادگی	پدر نیمه‌اساطیری: زال، پسر سام، پرورش یافته توسط سیمرغ؛ مادر رودابه از نسل اژدهاک؛ ترکیب دو نژاد و برجسته شدن سجیه‌های پهلوانی	مادر شاهزاده، پدر الهی (خدای خورشید)؛ با وجود نسب الهی، در طبقه اجتماعی پایین بزرگ می‌شود؛ تضاد میان توانایی و جایگاه اجتماعی
نبرد و کشتن دیوها	کشتن پیل سپید، فتح کوه سپند، تصرف دژها؛ قدرت فوق‌العاده در مقابله با موجودات و دشمنان قدرتمند	مهارت نظامی و تیراندازی؛ شکست دشمنان نیرومند حتی با محدودیت اجتماعی؛ اثبات توانایی و شجاعت
سفر قهرمان و آزمون‌ها	هفت‌خان: مواجهه با دیو، عشق، فریب، قدرت؛ نماد رشد درونی و اثبات منزلت بیرونی؛ هر خان آزمونی برای بلوغ و کمال	آموزش نزد استادان نظامی (درونا و پاراشوراما)؛ عبور از محدودیت اجتماعی و تبعیض؛ تلاش برای اثبات خود؛ مسیر تراژیک و بدون بازگشت پیروزمندانه
سرنوشت و نتیجه نهایی	بازگشت پیروزمندانه؛ تثبیت منزلت قهرمانانه و مشروعیت اجتماعی؛ موفقیت در تمامی سفرها و آزمون‌ها	مرگ تراژیک در میدان نبرد؛ شکست اخلاقی و تقدیری؛ فقدان بازگشت پیروزمندانه؛ محدودیت‌های اجتماعی و عهد معلم عامل تراژدی

۵. نتیجه گیری

از منظر تطبیقی، می‌توان دریافت که رستم و کارنا هر دو تجلی‌هایی متفاوت از مفهوم قهرمان اسطوره‌ای‌اند؛ رستم با اتکا بر قدرت بدنی، خرد عملی و پیوند استوار با سرزمین، بیش از هر چیز نمایندهٔ تداوم هویت ملی و انسجام اجتماعی ایرانیان است. در مقابل، کارنا قهرمانی است که وجه اخلاقی و تراژیک او برجسته‌تر است و بیش از آنکه در مقام نماد ملی ظاهر شود، در جایگاه اسطوره‌ای رنج‌کش و فداکار قرار می‌گیرد. این دوگانگی نشان می‌دهد که در سنت ایرانی، قهرمان بر محور مقاومت، میهن‌دوستی و تثبیت فرهنگ جمعی بازنمایی می‌شود، در حالی‌که در سنت هندی، قهرمان می‌تواند تجسد رنج، ایثار و معنویت باشد. بنابراین، رستم با گستره نفوذ در متون، آیین‌ها و حافظهٔ فرهنگی ایران، جایگاهی فراتر از یک شخصیت داستانی یافته و به نماد تاریخی و اسطوره‌ای ملت ایران بدل شده است، در حالی که کارنا بیش از همه بازتاب دغدغه‌های اخلاقی و فردی در چارچوب حماسه‌های هندی است. بنابر این، می‌توان با نقطه‌نظر کردن بر مستندات روایی، تاریخی، و نشانه‌شناختی، او را قهرمانی شاخص‌تری نسبت به کارنا در سنت فرهنگی خود در نظر گرفت. به نظر می‌رسد با توجه به این یافته‌ها در سطح کاربردی پیشنهاد می‌شود با هماهنگی با اسطوره‌شناسان، روان‌شناسان، هنرمندان و مورخان شبکه‌ای میان‌رشته‌ای در دست اندازی برای پیشنهادی برنامه‌های آموزشی مبتنی بر اسطوره‌های قهرمانی ایجاد شود. این برنامه ها می تواند در قالب واحدهای آموزشی دانشگاهی، کارگاه های تربیت مربی،

تولید محتوای چندرسانه ای برای نوجوانان تدوین شود. همچنین، ایجاد بانک اطلاعاتی دیجیتال از نسخ خطی، نگاره‌های تاریخی و داستان‌های شفاهی مربوط به قهرمانان اساطیری ایران و هند، رویکرد پژوهش‌های تطبیقی گسترده‌تری را ممکن خواهد ساخت. برگزاری نمایشگاه‌های هنری به صورت مشترک با موضوع بازآفرینی اسطوره‌های قهرمانی معاصر و تولید آثار هنری مشترک بین هنرمندان دو کشور، می‌تواند به غنای گفت‌وگوهای فرهنگی بین ایران و هند منجر شود. همچنین در زمینه ادبیات کودک و نوجوان نیز پیشنهاد می‌شود با سازماندهی کارگروه‌های تخصصی از نویسندگان، تصویرگران و روانشناسان کودک، به بازآفرینی خلاقانه اسطوره های قهرمانی با رویکرد های نوین بپردازند. این بازآفرینی‌ها می‌تواند با حفظ صحت روایت‌های کهن،اخلاق و روان‌شناسی متناسب با نیازهای نسل امروز را در قالب داستان مصور، انیمیشن و بازی‌های رایانه‌ای عرضه کند. سرانجام، ایجاد پلتفرم‌های مجازی برای همکاری بین‌المللی پژوهشگران در این زمینه و حمایت نهادهای علمی و فرهنگی از پروژه های مشترک پژوهشی می تواند منجر به توسعه پایدار این مطالعات و تبادل علمی بین دو فرهنگ شود. این پیشنهادها اگر عملی شود، علاوه بر گسترش مرزهای دانش در حوزه‌ی اسطوره‌شناسی تطبیقی زمینه‌ساز تعاملات فرهنگی عمیق‌تر ایران و هند در سطوح دانشگاهی، هنری و اجتماعی نیز خواهد شد.

منابع

افضل طوسی, عفت السادات, شیخ زاده، مریم. (۲۰۲۴). ـخوانش اسطوره‌ای رمان گرافیکی رستم در هفت‌خوان با رویکرد سفرقهرمان جوزف کمبل». **پژوهش نامه گرافیک نقاشی**, ۶(۱۱), ۳۸-۲۳.

آیدنلو،، سجاد (۱۳۹۷) «یادداشت هایی درباره فردوسی و شاهنامه». **آینه پژوهش**, دوره ۲۹ ,شماره ۱۶۹:صص ۸۷-۱۰۹.

بشیری، محمود .(۱۳۹۰) بررسی ویژگی کودکی شخصیت های اسطوره ای شاهنامه. **پژوهش های دستوری و بلاغی**, ۴.۶: ۳۴-۷.

بیرانوند, یوسف علی و خسروی, مینا . (۱۴۰۳). «بررسی تطبیقی داستان رستم در شاهنامهٔ فردوسی و رام در حماسهٔ رامایانا.» **پژوهش های ایران شناسی**, ۱۴(۳), ۲۷-۵۲.

حاجی رحیمی، فاطمه و رحیمی، سلمان (۱۴۰۴). «سرچشمه های اساطیری رودابه». **متن پژوهی ادبی** . ۲۹ (۱۰۴) ، ۱۷۳-۱۹۹. doi: 10.22054/ltr.2022.63817.3459

حسین زاده صلاتی، اعظم ،نوریان، سیدمهذی و هاشمی، سیدمرتضی (۱۴۰۱)« نقش «قهرمان» در خلق محتوای حماسی در داستان «رستم و اسفندیار» شاهنامهٔ فردوسی.» **متن پژوهی ادبی** ۲۶.۹۳ (۱۴۰۱): ۱۴۹-۱۷۸.

حق‌پرست، لیلا و یاحقی، محمدجعفر(۱۳۹۵) «الگوی زندگی جهان‌پهلوان (همراه با نقدی بر الگوهای قهرمانی)»، **نشریه فرهنگ و ادبیات عامه**، شماره ۱۰، صص ۱ تا ۳۲.

سرکاراتی، بهمن، (۱۳۵۰) **جابه جایی اساطیر در شاهنامه**، سخنرانی های دومین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره شاهنامه فردوسی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.

ضیاءالدّینی دشتخاکی, پورخالقی چترودی, مه‌دخت, یوسفی. (۲۰۲۰). «تحلیل جامعه‌شناسی بدن در شاهنامه با تکیه بر پیکرینگی خاندان سام». **نقد و نظریه ادبی**, ۵(۱), ۱۶۷-۱۴۳.

طاهری محمد, آقاجانی حمید. (۱۳۹۲) «تبیین کهن الگوی «سفر قهرمان» بر اساس آرای یونگ و کمبل در هفت خوان رستم.» **ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی (زبان و ادبیات فارسی)**، ۱۹۷-۱۶۹.

فردوسی، ابوالقاسم.(۱۳۸۷). **شاهنامه**. به کوشش دکتر سعید حمیدیان. ، تهران: قطره.

قائمی فرزاد.(۱۳۹۰) «تحلیل انسان شناختی اسطوره فر و کارکردهای آن در شاهنامه فردوسی و اساطیر ایران.» **جستارهای نوین ادبی** : ۱۱۳-۱۴۸.

محمدزاده،، مریم (۱۳۹۷) «انتقام و انگیزه‌های آن در شاهنامهٔ فردوسی و ایلیاد و اودیسهٔ هومر». **پژوهشنامه ادبیات تعلیمی** ۳۹.۱۰ (۲۰۱۸): ۶۶-۴۱.

مرادی, الهام , نورایی, الیاس و پرنیان, موسی . (۱۴۰۲). «اسطوره ها و حماسه ها در روایات تاریخی شاهنامه و نمود آن در نگاره های شاهنامه بایسنقری». **مطالعات هنر اسلامی**, ۲۰(۵۱), ۶۱۷-۵۹۴.

یاری, سیمین و قرائی, فیاض . (۱۴۰۳). «بررسی تطبیقی شخصیت حماسی «کرنه» و «سهراب» در مهابارته و شاهنامه فردوسی». مطالعات **ادیان و عرفان تطبیقی**, ۸(۲), ۷۸-۵۳.

Hashemipour, S. (2019). Archetypal Heroes of The Epic of Kings and The Epic of Gilgamesh: Rostam and Gilgamesh are Mirroring Myths. International Journal of Linguistics, Literature and Translation.

Johri, Manjari. The Rise and Fall of Karna: A Comparative Study of Ramesh Menon's The Mahabharata: A Modern Rendering and Devdutta Pattanaik's Jaya A Biannual International Journal of Independent Critical Thinking. Literary Hermeneutics journal. ISSN: 2583-1674 Volume 3 Issue 2 Monsoon Edition (2023): 58-73.

Kapoor, K. (2016). Karna (the unsung hero of Mahabharata: the voice of the subaltern). International Journal of Linguistics, Literature and Culture, 2(4), 15-25.

Kumar, Ashok. Ranjan, Piyush. Karna: An Ideal Tragic Hero of The Mahabharata. (2024): 496-504. An Online Peer Reviewed / Refereed Journal. DOI: 10.5281/zenodo.14104208

Majidi,M. (2023). Comparative Comparison of Iranian and Indian Epics with the Adaptive Approach to Siavash and Rama's Story. Journal of Heroic Literature, 1(1), 157-172. doi: http://doi.org/10.22034/heroic.2023.1.1.10.

Naghshineh, R. K. (2024). Literature, Myth and Archetype in Shahnameh: A Correlational Study. Journal of Language and Translation, 14(3), 261-271.

Nath, R. R. (2020). Ethical Dilemma of Karna in “The Mahabharata”, A Critical Study of Karna’s Character in the Light of Episode “The Temptation of Karna.”. International Journal of Educational Science and Research, 10-3.

S Rai, Bharathi. K.T, Manjula. Vidya N. Exploring the Character of Karna in the Mahabharata: A Psychological Analysis through Narcissism and Cognitive Dissonance Theory. International Journal of Philosophy and Languages(IJPL), 4(1), 53-65, 2025.DOI:10.47992/IJPL.2583.9934.0041.